

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که به مناسبتی مرحوم شیخ قدس الله نفسه در این تنبیه براءت، بحثی را مطرح فرمودند که انشاء الله به صورت کبری در آخر استصحاب خواهد آمد.

آن بحث این است که این اصول عملیه و اشکال مختلفش، آیا با هم دائماً متعارض هستند یا رتبه بندی هم بین آنها تصور می شود. که بعضی از اصول بر بعضی دیگر مقدم است. این اصل بحثی بود که ایشان انجام دادند. خب نظرشان نظر مبارکشان این است و اصولی های متأخر هم همین راه را رفتند بعد از شیخ، تا جایی که من خبر دارم قبول کردند که اصول با هم نسبتی دارند.

مثلاً اصول تنزیلی به طور کلی بر غیرشان مقدم هستند. حالا در بین خود اصول تنزیلی هم رتبه ای است که خواهد آمد.

و ایشان می خواستند در اینجا بفرمایند که این اصالة البرائة با اینکه ما قبول کردیم یا اصالة الاباحه یا اصالة الحل، درست است فی نفسه جاری می شود، لکن اگر اصل دیگری باشد که به اصطلاح ایشان اصل موضوعی باشد، حاکم بر آن باشد، آن اصل با جریان آن اصل جای اصالة الحل، اصالة البرائة، اصالة الاباحه نخواهد بود. و مثال هم زدند همین مثال معروف که اگر گوشتی باشد که شک می کنیم مزکی است یا نه، به اصالة الاباحه نمی توانیم بگوییم این گوشت حلال است. چون یک اصل حاکم دارد و آن اصالت عدم تزکیه است. به اصالت عدم تزکیه حکم می کنیم که این حرام است، بلکه ظاهر شیخ این است که حکم به نجاستش می کنیم. دیگر نوبت اصالة الطهاره و اصالة الاباحه نمی رسد. این خلاصه بحث.

و به ذهن خود من چون دیگر آقایانی که شرح دادند مثل مرحوم نائینی و آقاضیاء و اینها این نکته را فرمودند. من به ذهنم می آید اصلاً هدف بحث در این تنبیه همین است. هدف اصلی مرحوم شیخ قدس الله نفسه و این سرش هم در حقیقت از اینجا بود که چون یک مقدار زیادی مرحوم شیخ و قبل از ایشان مرحوم وحید بهبهانی، یک مقدار زیادی در مباحث اصول، کلماتشان ناظر به کلمات اخباری هاست. اینها در حقیقت سعی می کنند روی مبانی آن، البته آقای خوبی در اینجا در آخر بحث عبارت حدائق را آوردند، اما فرمودند نظر شیخ در این بحث این است اساساً. ایشان چرا عبارت حدائق را آخر آوردند.

به ذهن من می رسد که اصل مطلب همین بوده که شیخ می خواستند بر صاحب حدائق ردی بکنند. چون صاحب حدائق در اینجا که تقریباً یعنی صفحه اش را گفتیم در همین کتاب آقای خویی هم چاپ شده. مضمون کلامشان این است که اصحاب ما در لحمی که پیدا می شود حکم کردند به حرمت و نجاست. و دلیلشان هم استصحاب گرفتند. ایشان اصالت عدم تزکیه را به معنای استصحاب گرفتند. بعد ایشان اشکال می کنند، یک، استصحاب نزد ما کلاً حجت نیست. دو، در اینجا اصالة الحل می آید. و اینها گفتند چرا به اصالت استصحاب، خب نص داریم کل شیء لک حلال. بعدش هم روایت سکونی را آوردند که امیر المومنین (ع) در یک سفره ای فرمودند اشکال ندارد خورده بشود. آخر کلام هم فرمودند بر فرض اگر استصحاب جاری بشود، باید تفصیل قائل بشویم، بگوییم این حیوان قبلاً حرام بود، حالا استصحاب حرمت لحم بکنیم؛ و قبلاً طاهر بود استصحاب طهارت بکنیم. روشن شد؟

پس اشکال مرحوم محقق بحرانی در حقیقت این است که اینجا جای اصالة الحل است. ظاهرش این طور است. و علی تقدیری که شما بخواهید استصحاب جاری بکنید، فقط اثبات حرمت می کنید نه استصحاب نجاست. چون سابقاً که پاک بود حالا هم پاک است. اثبات استصحاب در اینجا اقتضایش این است.

ظاهراً فکر می کنم البته عرض کردم و العلم عند الله نظر مرحوم شیخ قدس الله نفسه در حقیقت این بوده که آیا این مطلب درست است که در حدائق آمده. حالا آن بحث عدم حجیت استصحاب مبنایی است. حالا روی مبنای ۴: ۴۸ و آیا واقعا اصالة الحل در مقابل این استصحاب جاری می شود یا نه. نظر شیخ به نظر من این است. و آن تفکیک بین اصالة الطهارة، بین طهارت و حرمت هم ظاهراً فرع این مسئله است. ظاهراً نظر مبارک مرحوم شیخ این است که با جریان اصالة عدم تزکیه اثبات حرمت و اثبات نجاست می کنیم، جایی برای اصالة الحل و اصالة الطهارة نیست. خوب دقت بکنید. جایی برای اصالة الحل و اصالة الطهارة نیست. این اصالت عدم تزکیه، حالا یا استصحاب باشد یا اصل عدم باشد، این بر آن دو تا اصل مقدم است. یعنی عبارت اخیری ما در این جور موارد، نه حکم به تقدیم اصالة الحل می کنیم که ظاهر عبارت حدائق است؛ و نه حکم به تعارض این دو تا می کنیم که بعد بعضی از عبارات دیگر هست. بلکه می گوئیم به حسب فهم عرفی اصالت عدم تزکیه چون منشأ حلیت این است که تزکیه شده یا نه. اگر شارع ما را تعبد داد که تزکیه نداشت، خب دیگر جای حلیت نیست. روشن شد؟ یعنی ایشان می خواهند بفرمایند اصالت عدم تزکیه به لحاظ رتبه بر اصالة الحل مقدم است.

عرض کردم این بحث در اینجا تطبیقی است اما بحث کبروی اش در اواخر استصحاب ایشان متعرض شدند. به مناسبت تعارض اصول، آنجا آن بحث را در آنجا آوردند در آخر استصحاب. و این مطلب را هم مرحوم شیخ می خواهند بیان کنند که اصول بینشان نسبتی هست.

رابطه‌ای هست. اینطور نیست که اگر ما مثلاً می‌گوییم این اصل با آن، نه، بعضی از اصول در رتبه اصل دیگر است؛ آنجا جای تعارض است. اما بعضی از اصول رتبه‌اش مقدم است. و ما این را توضیح مفصل‌تری دادیم. خیلی که اصول قوامش به لحاظ است و لحاظ چه حالتی بشود. و درست است، این مطلب مرحوم شیخ اجمالاً درست است. یعنی اگر ما مثلاً اصالت عدم تزکیه داشتیم، دیگر جای اصالة الحل نیست. اصالت عدم تزکیه داشتیم، بنابر مشهور جای اصالة الطهارة نیست. بنا بر مشهور.

این اصل مطلب. این دو تا کلمه بیشتر نبود و توضیحاتش داده شد. و انصافاً هم حق با شیخ است. حق با اصولیین ماست. مرحوم نائینی و دیگران، مرحوم آقای خویی، اینهایی که همه این راه را قبول کردند، این راهی را که مرحوم شیخ رفتند، راه را قبول کردند. عرض کردیم این مطلب روشن است انصافاً ما تعارضی بین اصول نمی‌بینیم، چه برسد به تقدم اصالة الحل. دیگر به آن که اصلاً نمی‌رسیم به تقدم اصالة الحل.

این که ما اجمالاً از مجموعه ادله استظهار می‌کنیم این است. دیگر نوبت به کل شیء لک حلال نمی‌رسد. این خلاصه بحث. و این بحث تمام شد به همین مقدار. خب خیلی ما طولانی صحبت کردیم. عرض کردیم یک مقدار اصحاب ما از بحث خارج شدند. ما هم به خاطر اینها از بحث خارج شدیم. انصافاً خود بحث همین مقدار بود آن که بحث اصولی است همین مقدار است. و آن سر خروجشان از بحث این بود که یک تحقیقی راجع به اصالت عدم تزکیه کردند. که عرض کردیم اصالت عدم تزکیه ممکن است به معنای اصالت عدم باشد، ممکن است به معنای استصحاب باشد. مراد از اصالت عدم مثلاً شک می‌کنیم رو به قبله سر برید یا نه. می‌دانیم سر برید، شک می‌کنیم، می‌گوییم اصل عدم تحقق استقبال است. چون امر حادثی است استقبال. شک می‌کنیم. این مراد ما به اصالة العدم است. مراد به استصحاب، بگوییم این حیوان قبل از اینکه به اصطلاح ذبح بشود، حرام بوده، خوردنش حرام بوده. الان هم استصحاب حرمت بکنیم. نمی‌دانیم تزکیه واقع شده یا نشده.

پس ما یک اصالة العدم داریم، یک استصحاب عدم تزکیه داریم. یا مثلاً این حیوان به قول مرحوم صاحب حدائق، در حال حیاتش پاک بود، حالا شک می‌کنیم نجس شد یا نشد. استصحاب طهارت می‌کنیم.

پس مراد اصالت عدم تزکیه، تارة به معنای اصالت عدم تحقق تزکیه است، اصالة العدم است، گاهی به معنای استصحاب. این توضیحاتش داده شد. آن وقت اصحاب متأخر ما دیگر انصافاً توی این مسئله وارد شدند. و انصافاً هم کلمات یک مقداری شاید خیلی تنقیح شده و روشن و صاف نباشد.

به هر حال عرض کردیم آمدند تقسیم کردند، شبهات را، چون دیگر روز نتیجه گیری نهایی ما بحث را تمام بکنیم انشاء الله. شبهات را حکمیه فرض کردند و شبهات موضوعیه فرض کردند. در شبهات حکمیه عرض کردیم مهم ترین قسمتی که شبهات حکمیه را هم چند قسم کردند. عرض کردیم آن که بیشتر از همه محل کلام است، جایی است که شک می کنیم در قابلیت قبول تزکیه. یعنی اگر شک کنیم این حیوان قابل تزکیه هست یا نه، یعنی به این معنا که اگر آن را تزکیه کردیم، کله اش را بریدیم با آهن و رو به قبله و الی آخره، ذبح شد، آیا حلال است پوستش یا نه. این اصل اولی. به این معنا. و در محل شک هم این باشد که این حیوان یقبل التزکیه یا نه این میته می شود. ولو رو به قبله اینها باشد باز هم میته است. شارع اجازه مصرف نداده است.

در اینجا هم دو تا بحث است دیگر؛ یکی حلیت اکل است؛ یکی مسئله طهارت و نجاست. این دو تا بحثی که اینها آوردند. و الا می دانیم مسئله بیع است. یک حیوانی که مشکوک است، تزکیه اش کردیم، می شود فروخت یا نه؟ یعنی میته است یا نه؟ مسئله بیع هست، مسئله مانعیت صلات هست، مسئله یکی دو تا نیست. فعلا دو تا اثرش را ما داریم می گوئیم. بقیه آثار را هم بعد خودتان محاسبه بفرمایید. اثری که الان داریم می گوئیم دو تا است. یکی حلیت یکی طهارت.

پس یک بحث کبروی است. بحث کبروی شبهه حکمیه اش عرض کردیم صوری دارد. من این را چند بار عرض کردم. لکن صورت شایعش این است. و این مسئله ای بوده که در فقه کرارا از زمان علامه و قبل از علامه، مثال بارزش هم نزد اینها همان حیوان متولد که از گرگ و مثلاً از خوک و مثلاً گوسفند، حیوانی به دنیا می آید. که شکلش هم نه گوسفند باشد نه خوک باشد. شبیه حیوان، مثلاً گرگ در بیاید، نه گرگ هم نباشد، شبیه حیوان ثالثی هم نباشد. شک می کنیم که آیا این قبول تزکیه می کند، اگر کشتیم حلال است یا نه؟ این مسئله شبهه کبروی اش. که در کلمات علامه و دیگران آمده است. در شرح لمعه هم آمده است.

شبهه مصداقیه اش هم خیلی واضح است. یک گوشتی در خارج دیدیم، لحمی دیدیم. این را اهل سنت زیاد دارند. یعنی فروع زیاد توش گفتند. ما در بحث هایمان، مثلاً یک جایی گفته این گوشت توی پارچه باشد یا توی پارچه نباشد، توی زنبیل باشد یا نباشد، اینجوری تفصیلات. خب آنها تأثیر چندانی ندارد. به هر حال آن بحث مهمش این است که گوشتی که الان مشکوک است، یا شواهد بازار مسلمانها دارد که شما می روید از دست قصاب مسلمان می خرید. آنجا قاعده سوق مسلم مقدم است. اما محل کلام این است که هیچ شاهی ندارد. عرض کردیم این در کتب عامه آمده. از همان قدیم جزو فروع قدیمشان است. خیلی هم فروع در این آوردند. در این بحث موضوعی اش در لحم متروک. و عرض کردیم در روایات ما هم به امیر المومنین (ع) نسبت دادند. همین مسئله خیلی قدیمی است. در

شبّهات موضوعیه هم مرحوم استاد فرمودند چهار تاست. راست است اما شبّه معروفش این است. که محل ابتلاء هم هست. گوشتی را پیدا کردیم، نمی دانیم که آیا حلال است یا نیست.

عرض کردیم این در کتب اهل سنت هست. از قرن سوم و چهارم. و در روایات ما از قرن اول. یعنی سکونی در روایت سکونی عن امیر المومنین (ع). این قدیم است این مسئله خیلی قدیم است. این دومی اش. یعنی شبّه موضوعیه. این شبّه موضوعیه خیلی قدیم است. پس یک شبّه حکمیه خیلی معروف دارد. این هم قدیم است از قرن پنجم ششم در کلمات ما آمده، هفتم در کلمات ما آمده. یک شبّه موضوعیه که این خیلی قدیم است. دیگر به امیر المومنین (ع) هم نسبت داده شده. این قدر قدیم است رفته تا آنجا.

آن وقت این دو تا نحو شبّه. در مجموعه این دو تا سه قول مطرح است. در مجموعه، مجموعه اقوال سه تاست. یک، همان که ظاهر عبارت مثل حدائق است. گفتند اصالة الحل جاری می کنیم با اصالة الطهارة. قاعده حل جاری می شود و کل شیء طاهر. البته مناطش در شبّه حکمیه یک چیز است، در شبّه موضوعیه چیز دیگری است. لکن نتیجتاً می خواهم بگویم. و الا مناط استدلالش فرق می کند. قول دوم اینکه خیر، اصالة عدم تزکیه یا استصحاب عدم تزکیه جاری می شود. خوب دقت بکنید. هم حرام است هم نجس است. در هر دو آثار را بار می کنیم. هم حرام و هم نجس.

قول سوم تفکیک بین حرمت و نجاست. مثلاً در همین شبّه موضوعی نقل کردیم عبارت سیوطی که به صورت شافعی هاست در اشباه و نظائر، دارد حکم به حرمت و طهارت عملاً بالاصل فیها؛ این تعبیر عملاً بالاصل فیها در شرح لمعه هم آمده است. این در شبّه موضوعیه است. اصالت عدم تزکیه یا اصالت احتمالاً اصل در آنجا مراد عام باشد. حالاً من توضیح می دهم. اصالة الحرمة فی اللحوم. و اصالت عدم تزکیه ثابت می کنیم که این حرام است. لکن اصالة الطهارة می گوید این پاک است. این هم قول به اصطلاح سوم.

پس مجموعاً سه قول در هر دو هست. البته نکته استدلالش فرق می کند. نجس است و حرام؛ و هوالمشهور. مخصوصاً در موضوعات خارجی. شاید کاد ان یكون بین اصحاب ما اجمالی. حرام است. اجمالاً نه دیگر صاحب حدائق و اینها مخالف است. حرام است و نجس. حلال است و پاک؛ که شاید عبارت حدائق در شبّه موضوعیه ناظر به این باشد. قول سوم هم حرام است و پاک؛ که عرض کردیم مثل سیوطی و در علمای ما آقای خویی. آقای خویی قائل به این رأی است. مشهور، خلاف مشهور است. مرحوم استاد قدس الله نفسه قائل به این رأی هستند که حرام است لکن پاک است. لکن نکته استدلال استاد با آنها فرق می کند. کراراً عرض کردیم نکته استدلال استاد این است که اصالت عدم تزکیه جاری می شود. با جریان اصالت عدم تزکیه حالاً لا اقل در شبّهات موضوعیه حکم به حرمت می کنیم. لکن

نجاست نه، چون ایشان دارند نجاست روی عنوان میته رفته نه غیر مزکی. روایت نجاست روی میته است. ومیته امر وجودی است. احراز امر وجودی با استصحاب عدم تزکیه نمی شود کرد؛ الا علی الاصل المثبت. اصل مثبت است. این هم خلاصه نظر مبارک ایشان.

این مجموعه اقوال ثلاثه ای که در هر دو هست. و یک عبارتی ماند از مرحوم نائینی که ما داشتیم در آنجا در عبارات ایشان بحث می کردیم. در حیوان متولد، یعنی در شبهه حکمیه. ببینید آن که در کلمات فقهای ما نسبتا زیاد آمده از زمان علامه و اینها، در شبهه حکمیه است. آن حیوان متولد. اما آن که روایت ما وارد شده، آن در شبهه موضوعیه است. این دو تا با هم فرق می کنند. به هر حال در شبهه حکمیه هم مشهور بینشان شاید همین باشد که، البته این خیلی نمی توانیم ادعای شهرت، چون به این وضوح مطرح نشده در قدمای اصحاب. آن وقت در شبهه حکمیه هم مشهور این است که حرمت و نجاست. و مرحوم شهید ثانی حرمت و طهارت. در شبهه حکمیه عده ای هم از علمای معاصر مثل مرحوم آقا ضیاء، حلیت و طهارت، هر دو با هم. در این شبهه حکمیه. در این شبهه حکمیه یک کلامی را ما از مرحوم نائینی نقل کردیم در صفحه ۳۸۴، جلد ۳ تقریرات مرحوم کاظمی. تصادفا امروز گشتم این تقریرات مرحوم آقای خویی را پیدا نکردم که ببینیم ایشان اینجا چه جور نقل کردند کلام مرحوم نائینی را. این کلام را ما آن خواندیم، چون روز آخر بود و نکاتی دارد، باز مجبوریم برای انسجام بحث تقریبا کلام ایشان را بخوانیم.

ایشان می گوید يظهر من بعض الاساطین التفصیل بین الطهارة والحلیة فی المثال المتقدم؛ مراد ایشان اساطین شهید ثانی است. شهید ثانی، این جور گفته. ما عبارت شهید ثانی را خواندیم. احتمالاتی هم دادیم، عملا بالاصل فیهما که چی باشد. حالا ایشان می فرمایند که لم يظهر وجه لهذا التفصیل، ایشان مقتضی اصالة عدم التذکيه النجاسة و الحرمة و مقتضی اصالة الطهارة و الحل، الطهارة و الحلیة، دیگر تفصیل معنا ندارد. یا این را باید بگوییم یا آن را بگوییم، یا این دو تا یا آن دو تا. تفکیک معنا ندارد.

نعم ذکر شارح الروضة فی وجه ذلك ما حاصله، این البته من شارح الروضة را آن دفعه گفتیم مراد ایشان مرحوم محقق خوانساری، مرحوم آقا جمال خوانساری، حاشیه مفصلی بر لمعه دارد، روضه دارد چاپ شده. لکن امروز مراجعه کردم، نبود این مطلب. شاید ایشان مرادش نمی دانم حالا کتاب جای دیگری کسی شرح دیگری، حواشی که بر لمعه هست. علی ای حال من چون آن روز در بحث عرض کردم مرحوم آقای خوانساری، امروز که مراجعه کردم نبود. حالا یک جای دیگر به مناسبتی در باب تذکيه اگر گفته بشود، آن را نمی دانم. اینجا که نگفته در کتاب طهارت نگفته این مطلب را.

ایشان فرمودند که ما حل اكله من الحيوانات محصور معدود فی الكتاب و السنه و كذلك النجاسات محصورة و معدودة فیهما، فالمشکوک اذا لم یدخل فی المحصور، آن که مشکوک است، مراد از مشکوک، حیوان متولد است. یا مثلاً یک حیوانی را از کره ماه بیاورند. حالا نمی خواهد متولد باشد، از کره مریخ، یک حیوانی بیاورند که به هیچ حیوانی نخورد. این هم می شود تصویر کرد، غرض اختصاص به آن مثال معروف ندارد. یا در یک غاری جایی یک حیوانی پیدا کنند که به هیچ کدام از آن حیوانات قبلی نمی خورد. این می شود چیزی نیست که حالا متولد منهما باشد.

كان الاصل فيه الطهارة و حرمة لحمه. این کلام شهید ثانی.

بعد ایشان فرموده، توضیحش این است؛ تعلیق الحکم علی امر وجودی، اگر یک حکمی معلق به امر، مثلاً اکرم العالم، رفته روی امر وجوب، باید احراز بشود. یقتضی احراز؛ باید بدانیم عالم است تا اکرامش بکنیم. احراز نکنیم که نمی شود.

فمع الشک فی تحقق ذلك الامر الوجودی الذی علق الحکم علیه، اگر شک کردیم که عالم هست، یعنی ظاهراً علی عدم تحققه، و این که این نیست.

لا من جهة استصحاب العدم، نه به خاطر استصحاب. اذ ربما لا يكون لذلك الشیء حالة سابقة، مثل همین حیوان متولد. قابله للاستصحاب. بل من جهة الملازمة العرفیه، ایشان تعبیرش این، حالا من می گویم چون اصل مصدر کلام ایشان را من پیدا نکردم فعلاً. ایشان اسمش ملازمه عرفیه گذاشته. بین تعلیق الحکم علی امر وجودی؛ اگر گفت اکرم العالم، حکم رفته روی امر وجودی. و بین عدمه عند عدم احراز؛ اگر احراز نکردیم عالمیت، آن حکم بار نمی شود. و هذه الملازمة، حالا من نمی دانم این ملازمه چیست. تستفاد من دلیل الحکم؛ این از دلیل حکم. لکن لا ملازمة واقعية بل ملازمة ظاهری، من فکر می کنم مرحوم نائینی اگر این عبارت، تتمه عبارت مال همان آقا باشد، از این، این مسئله را در آوردند. ملازمة ظاهریه.

ای فی مقام العمل بینی علی عدم الحکم مع الشک فی وجود ما علق الحکم علیه. این عبارت این موجزی بود که من خواندم و توضیح اجمالی.

عرض کردم خدمتان مرحوم آقای خویی در یک جایی در کتاب نکاح این کلام را از مرحوم نائینی نقل کرده این مبنا را. و عرض کردم که من خود من جای دیگر ندیدم از مرحوم نائینی. و از مرحوم استاد آقای بجنوردی هم نشنیدم. حالا در درس فرمودند بعد برگشتند نمی دانم. تقریبی که مرحوم آقای خویی داشتند در آنجا این جوری است. آن تقریب حالا این هم تقریباً چون من عین عبارت را خواندم.



آن تقریب این است که اگر ما یک عامی داشتیم، و یک خاصی داشتیم، طبیعت امر این جوری است که وقتی یک عنوان خاصی از عام خارج می شود، مراد احرازش است. مشکوک را نمی گیرد. همین خود ایشان هم بعد مثال می زند. حالا همین مثالی که عرض کردیم. مثلاً داشتیم که المرأة تقدم الى خمسين سنة، این عام است. الا ان تكون امرأة من قریش، این هم خاص. الا ان تكون امرأة من قریش. این طور که آقای خویی نقل کردند از قول مرحوم میرزا، ایشان این جور فرمودند؛ این الا ان تكون امرأة من قریش، معنایش این است که آن خانمی که احراز قرشیتش شده، از این حکم خارج است. خوب دقت کنید. اینجا تعبیر کرده تعلیق الحکم علی امر وجودی. اگر گفت عنوان قرشیت، آن خانمی که احراز شده قرشی است از این عام خارج است. اما آن خانمی که احراز نشده، نمی دانیم قرشی هست یا نه، او دیگر از این عام خارج نشده. دقت کردید؟

ایشان می گویند اگر جایی تخصیص خورد مراد از تخصیص، این یک بحث اصولی است که بر می گردد به موارد تمسک به عمومات و خصوصیات، و خیلی لطیف است این بحث. اگر این بحث مرحوم نائینی. می گویم مرحوم آقای خویی تعبیرش این است، تعبیری که آقای خویی دارند. نقل می کنند از نائینی. می گویم انصافاً هم جای دیگر ندیدیم از مرحوم نائینی شبیه این تعبیری که، این تعبیری که اینجا است که این جور بود که خواندم از شارح روضه. اما تعبیر این است.

پس بنابراین ما اگر به اصطلاح حکم می کنیم به اینکه زن قرشی از پنجاه سال بیشتر خون می بیند، این جایی است که احراز بکنیم خانم قرشی است. احراز نکردیم به عام بر می گردیم. ایشان اینجا گفته ملازمه عرفیه، اما آن که ما می فهمیم مثلاً فهم عرفی که این خارج، آن که خارج است، خصوص زنی است که احراز قرشیتش شده. دقت کردید؟ البته عبارت در اینجا که ایشان نقل کرده خیلی صریح نیست. حالا بعد یک توضیحی عرض می کنم. این را عرض کردم بعد هم آقای خویی اشکال می کنند. اشکالی که آقا ضیاء هم می کند. دیروز در آن بحث قبلی هم اشکال آقا ضیاء را خواندیم.

و بعد مرحوم نائینی از قول این آقا تیرتب علی ذلک فروع مهمه؛ منها، از جمله فروع، البناء علی نجاسة الماء المشکوک الکریه، مثلاً یک آبی است به تعبیر ایشان خلق دفعةً، حالا احتیاج به خلق دفعة ندارد. یک جایی رسیدیم این عمق آب را نمی دانیم چقدر است، این آب هم از اول که بوده همین مقدار است. حالا نمی دانیم اصلاً سابقش کر بوده یا نبوده. ما سابقش را خبر نداریم. یک نجاستی خونی با آن برخورد کرده، اگر کر باشد، منفعل نمی شود پاک است، نباشد نجس می شود. اینجا می خواهد بگوید در اینجا حکم به نجاست می کنیم.



خوب دقت بکنید. اگر حالت سابق، چرا؟ چون ماء کر لا یتنجس، ماء کر، این احراز کریت نشده. البته احراز عدم کریت هم نشده، هیچ کدامش احراز نشده. دقت کردید؟

کما ایشان به تعبیر لو فرض ماء مخلوق الساعة لم يعلم کریت و قلت، فان الحكم بالعاصمية، که متنجس نمی شود، قد علق فی ظاهر الدلیل علی کون الماء کرا، این هم که احراز کلیت نشده. کما هو الظاهر من قوله علیه السلام اذا بلغ الماء قدر کر لم يحمل خبثا او لم ینجسه شیء. فلا يجوز ترتیب آثار الطهارة علی ماء لم یحرز کریته عند ملاقاته للنجاسة، چون نمی دانیم کر هست یا نه.

لانه استفاد من دلیل الحكم، ببینید، ان العاصمیه انما تكون عند احراز الکریه، حالا ممکن است در واقع هم کر باشد، آن اثر ندارد. آن که عاصم است، آن که معتصم است، آن مائی که نجس نمی شود کر باید باشد. لا من جهة اخذ العلم والاحراز فی موضوع الحكم بل من جهة الملازمة العرفیه الظاهریه. من نمی فهمم چرا این کلمه ملازمه عرفیه را ایشان تکرار می کند که این ملازمه عرفیه باشد.

و منها اصالة الحرمة فی باب الدماء، ایشان اصالة الحرمة را ذکر می کند. بعد فرمود منها غیر ذلك. مرحوم آقا ضیاء مثالهای دیگری هم در حاشیه، این حاشیه ای است که مرحوم آقا ضیاء بر تقریرات مرحوم نائینی زدند در موارد مخالفتشان. اقول، ایشان مثالهای دیگری که آقا ضیاء اضافه فرمودند. کالحکم بالخمسين فی مشکوک القرشیه، همان مثال مشهور که عرض کردم. و نفوذ الشرط فی مشکوک المخالفة للكتاب، یک شرطی است نمی دانیم که آیا مخالف کتاب هست یا نه. گفته شرط مخالف کتاب به اصطلاح نافذ است. شک می کنیم پس این نافذ است. و عدم الارث فی مشکوک الانتساب، و عدم بطلان المعاملة فی مشکوک، غرض یک مقداری هم مرحوم آقا ضیاء در حاشیه اضافه می کنند. این حالا کبری.

وقد تخيل شارح الروضة ان باب النجاسات واللحوم من صغريات تلك الكبرى، حالا این تطبیق. بتقریب، ان النجاسات فی الشریعه معدوده، شارع اشیاء معینی را گفته نجس. فی عناوین خاصه، کالدم و المیتة و الکلب و الخنزیر و غیر. و قد علق وجوب الاجتناب علی تلك العناوین الوجودیه، و مع الشک فی تحقق العناوین بینی علی الطهارة؛ بر می گردیم به اصالة الطهارة.

و حیث ان الحيوان المتولد من طاهر و نجس لم یعلم کونه من العناوین النجسه، یعنی لم یحرز که این خنزیر است. خوب دقت بکنید. مهم نیست که دقت می کنید نکته فنی. مادنبال احراز این نیستیم که گوسفند باشد. چرا؟ چون گوسفند در قاعده عامه بله، در طهارت گوسفند و غیر گوسفند پاک هستند. و حیث ان الحيوان المتولد من طاهر و نجس لم یعلم کونه من العناوین، بینی علی طهارته، چون

گوسفند نه بقیه حیوانات، همه چیز پاک است، یکی هم گوسفند. خصوص خنزیر خارج شده. این هم که نمی دانیم خنزیر هست یا نه. پس احراز نکردیم. اگر احراز نکردیم حکم به نجاست نمی کنیم اصالة الطهارة جاری می شود. روشن شد؟

و کذا جواز تناول و الاكل قد علق على عنوان الطيب كما قال تعالى احل لكم الطيبات؛ و الطيب امر وجودی، عبارة عما تستلذه النفس و يأنس الطبع به، و الحيوان المتولد من حیوانین، احدهما مأکول اللحم و الاخر غير مأکول، لم يعلم كونه من الطيب، یعنی اینجا باید احراز بکنیم گوسفند است. اگر گوسفند بود می شود بخوریم. احراز نکردیم دیگر جایز نیست.

فلا يحكم عليه بالحليه و جواز الاكل، بل ينبغي البناء على حرمة ظاهرا ما لم يحرز كونه من الطيب، هذا غاية ما يمكن ان توجه به مقالة شارح الروضة. ایشان نمی دانم این عبارت ایشان ظاهرا که تقریب خود نائینی است. هذا غاية ما يمكن. ظاهرا این طور باشد، ظاهرا نائینی آمده کلام شارح روضه را خود روضه شرح لمعه، شرحش در لمعه را بیان کرده باشد.

ما عرض کردیم، حالا اینجا چون ایشان تقریب فرمودند، من هم وارد تقریب بشوم. من فکر می کنم آن که عبارت شهید ثانی است، با در نظر گرفتن یک مطلبی که ایشان در کتاب قواعدشان دارند، مراد از اصل، ظاهرا اصالة الطهارة نباشد یا اصالة الحل یا اصالة عدم تذکيه. مراد از اصل در کلمات ایشان قاعده باشد، عام. عموم، خود عام هم اصل می گویند. مراد اصل عملی نیست. مراد اصل لفظی است نه اصل عملی.

ظاهرا عبارت ایشان. آن وقت تقریبش این جوری می شود. مرحوم شهید ثانی اعتقاد دارد اصل در لحوم حرمت است. یعنی قاعده عامه داریم که کل لحم يحرم اكله الا مثلا گوشت گوسفند، گاو، شتر و الی آخره. پس ایشان به یک اصالة الحرمة به معنای قاعده عام اعتقاد دارد. چی خارج شده؟ گوسفند خارج شده. آن وقت اینجا شک می کنیم این گوسفند هست یا نه. چون احراز نکردیم حکم می کنیم به قاعده عام که این حرام است.

من فکر می کنم نظر شهید ثانی این است نه عنوان طیب که ایشان آوردند. خوب دقت بکنید. نظر شهید ثانی این است در حقیقت. که اصل اولی و قاعده عام در گوشت حیوان حرمت است، الا حیوانات معینی خارج شدند، مثل گوسفند. این حیوان هم که نمی دانیم آیا گوسفند است یا نه. پس الان ما نمی توانیم حکم به حلیتش بکنیم. من فکر می کنم عملا بالاصل فیهما در شرح لمعه، اصالة العموم مرادش است نه اصل ظاهری که ایشان فرمودند. این یک.

س: با نائینی هم می سازد دیگر. اینجا اگر مراد قاعده باشد می گویم با کلام نائینی سازگاری اش بیشتر است.

ج: نه، قاعده نائینی مرحوم نائینی می خواهد بگوید که رفته روی این عنوان. نه عنوان نمی خواهد عنوان را احراز بکنیم. نرفته، تخصیص خورده. اگر این تخصیص اگر احراز نشد، داخل در عام می شود. مراد ظاهرا این است حالا ایشان جور دیگر فرمودند. عنوان طیب نمی خواهیم که امر وجودی است. ایشان می خواهد بگوید طیب امر وجودی است با اصل درست نمی شود. گفت دیگر خواندیم عبارتش را. این نیست ظاهرا. آن که من می فهمم این نیست. این یک.

و اما راجع به نجاست؛ چون در باب نجاست به عکس است. خصوصا در حیوانات شاید مرحوم شهید ثانی مثل ما از لسان ادله استظهار کرده که هر حیوانی وقعت التذکیة علیه، این پاک است. خوب دقت بکنید. هر حیوانی که وقعت التذکیة علیه پاک است. هر حیوانی وقعت التذکیة علیه حرام است مگر آنهایی که شارع حلال کرده است. این دو تا اصل با هم مختلف هستند. لذا گفت عملا بالاصل فیهما.

پس هر حیوانی که وقعت التذکیة، سرش را بریدند، پاک است، گوشتش پاک است. اما هر حیوانی هم که تذکیة بشود حلال نیست. چون عرض کردیم مرحوم نائینی قائل به اصالة الحرمة فی اللحوم است. مرحوم شهید ثانی معذرت می خواهم. من یکی دو بار نائینی گفتم مرادم شهید ثانی بود. خوب دقت شد؟

پس این دو تا اصل دو تا عام هستند که نتیجه اش فرق می کند. توی حلیت و حرمت، اصل اولی قاعده حرمت لحوم است. الا ما خرج بالدلیل. آن که خرج بالدلیل شاة؛ این هم که احراز شایتش نشد. روشن شد؟ در باب طهارت قاعده کلی این است که اگر تذکیة وارد شد، خواندیم آیه مبارکه هم استظهارش، این پاک می شود. الا ما دل علیه الدلیل؛ مثل خوک. خوک اگر تذکیة هم بشود پاک نمی شود. روشن شد؟ شما خوک هم تذکیة بکنید پاک نمی شود.

پس بنابراین شما در باب طهارت نکته استدلالتان با باب حلیت فرق می کند. من فکر می کنم مراد شهید ثانی عملا بالاصل فیهما این است. مراد شهید ثانی این است. پس شما حکم به طهارت هر گوشتی می کنید که تذکیة بر آن واقع شده؛ الا گوشت خوک. ببینید الا خوک و سگ. اینجا احراز نکردیم خوک است. پس حکم به طهارتش می کنیم.

در باب حرمت و حلیت، اصل حرمت است، الا آن حیوانی که احراز حلیتش کردیم، مثل گوسفند. من فکر می کنم اصلا شاید شارح روضه هم نظرش به این بوده اصلا. بحث امر وجودی و طیب و اینها نیست.

آن وقت نتیجه اش این می شود که ما در مثل این حیوان حکم به حرمت بکنیم به خاطر اصاله الحرمه فی اللحوم و حکم به طهارت بکنیم به خاطر وقوع تذکيه. این، حالا مرحوم نائینی اینجور فهمیدند. بعد مرحوم آقای نائینی می فرمایند ولكن یرد علیه اولاً، ان الكبرى وهی ان تعليق الحكم على امر وجودی يقتضى احرازه، اینجا مراد بحث در امر وجودی مطلقاً يقتضى احرازاً نیست. بحث در تخصیص است، یعنی آن عنوان مخصص احراز می خواهد.

و ان كانت من المسلمات، من در روز بحث گذشته اگر یادتان باشد چون حافظه ام بد نیست، گفتم نائینی را رد می کند اما شاخه های مسئله را می زند. نه، مثل اینکه ظاهراً قبول هم کرده باشد. حالا اگر این به آن معنایی باشد. این و ان كانت من المسلمات، عرض کردم مرحوم استاد هم به ایشان نسبت دادند در جایی.

الا ان ذلك فی خصوص ما علق فيه الحكم الترخیصی، اولاً ایشان فرق می گذارند بین حکم ترخیصی و الزامی. علی عنوان وجودی، لا الحكم العزیمتی، به تعبیر ایشان. حالا به جای عزیمتی الزامی. لا الاحکم الالزامی التحریمی، فان الملازمه العرفیه بین الامرین انما هی فیما اذا كان الحكم لاجل التسهيل و الامتثال و قد علق علی امر وجودی فلا يجوز الحكم بالترخیص و الاباحه ما لم یحرز ذلك الامر الوجودی، لا فی مثل وجوب الاجتناب عن النجاسه، در مثل وجوب اجتناب. و الا لم یبق موضوع لقوله علیه السلام کل شیء طاهر، کل شیء طاهر نداریم، کل شیء نظیف داریم. فادراج باب النجاسات فی تلك الكبرى لیس فی محله. نعم، ادراج الحكم بحل الطیبات فی تلك الكبرى، چون ترخیصی است. لو سلم فی محله.

در اینجا ظاهراً آقاضیاء همین جور که ما معنا کردیم فهمیده است. و آن اینکه آن مخصص، خوب دقت بکنید، احرازش می خواهد. آقاضیاء حاشیه دارد، ما آن روز هم خواندیم. حالا کمی هم توضیحش، اقول، حاشیه مرحوم آقاضیاء. الاولى ان یمنع استفادة الملازمة الظاهریه، من در خلال بحث هم دقت کردید دو مرتبه عرض کردم که این ملازمه چیست که ایشان ادعا می کند. این ملازمه که باید امر وجودی احراز بشود.

من الکبریات الواقعیه، الا ان تكون امرأة من قریش، مراد واقع قرشی است نه احراز. مراد احراز که نیست. ملازمه. لعدم اقتضاء الكبرى الواقعیه الا اناطة الحكم من اباحه او غیرها علی امر وجودی واقعا، نه احرازاً؛ واقعا قرشی باشد. واقعا فرض کنید به اینکه سگ باشد یا گوسفند باشد.

بلا نظر الى مرتبة الجهل، ناظر نیست مقام عدم احراز، بالمنوط به أو المنوط. و استفادة العرف من هذا الخطاب الواقعي حكما و اناطة ظاهريه غلط، این که ایشان ملازمه گذاشته این درست نیست. كيف و لا خصوصية لمثل هذا الخطاب في ذلك، فيلزم الالتزام بهذه الاستفادة في كل خطاب، درهمه بگوئیم احرازی است. با اینکه خب فاسد است. اگر گفت مثلا آب بیاور، یعنی آبی که احراز کردیم، نان بخر، نانی که احراز کردیم. این که قطعاً باطل است.

و مجرد كون الحكم امتثاليا لا يقتضى الملازمة، این که مرحوم نائینی، این که کلی، این هم که نائینی در تریخی فهمیده، این هم لا یلزم.

إذا العرف لا يفرق في منع الملازمة بين الحكم الواقعي و الظاهري، در بین احکام امتثانی و غیرها. لجریان المناط فی سائر الاحکام فی ذلك ايضا، كما لا يخفى.

مرحوم آقا ضیاء می گوید ببینید شما در مسئله کل امرأة تقدم الا ان تكون امرأة من قریش، می گوید اگر شک کردید قرشی است حکم می کنیم به پنجاه سال. چرا؟ چون احراز نکردیم قرشیتش را. آقا ضیاء می گوید این نیست نکته، اشتباه کردید. نکته این است که اگر شما شک کردید اصالت عدم قرشیه جاری می شود. آن نکته اش اصالت عدم قرشی است. درست است شما حکم می کنید به پنجاه سال، نه به خاطر این نکته که شما گفتید. حکم می کنید به خاطر اصل موضوعی. اصل موضوعی اصالت عدم قرشی است. دقت کردید؟ آقا ضیاء می گوید سرش این است. سری که شما حکم می کنید استصحاب عدم ازلی است. نه سرش این است که اینجا احراز، به ملازمه به تعبیر خودتان احراز در بیاورید.

و حينئذ لولا الاصل الموضوعي، مراد ایشان در اینجا از اصل موضوعی آن اصل عدم ازلی است. لا مجال للحكم بعدم الفرق في الفروع السابقة، خصوصاً فی الاعراض و الاموال، اعراض مراد زن. فان المدرك عندهم هو الاصل المزبور، اصالت عدم، لا غيره. كما ان الحكم بالنجاسة في المثال الاول ايضا، مثال اول که کری است که سابقش را نمی دانیم. آبی است که سابقه اش را نمی دانیم.

ربما تكون بقاعدة المقتضى و المانع، مراد از قاعده مقتضی بگوئیم هر نجاستی مقتضی تنجس ملاقی اش است الا ان يكون كرا. مانع آن است، اینجا احراز مانع نشده پس مقتضی بار می شود. یک قاعده ای است انشاء الله تعالی اگر خداوند توفیق دارد در اول استصحاب متعرض شدیم. اصحاب ما متعرض شدند. اسمش قاعده مقتضی و مانع است. یک قاعده کلی گذاشتند که اگر چیزی مقتضی چیزی بود و احراز مانع نشد، مقتضی بار می شود. خوب دقت بکنید. اسمش را گذاشتند قاعده مقتضی و مانع. مثال بارزش که خیلی ممکن است

محل ابتلاء بشود، فرض کنید کسی یک آتشی انداخت توی خانه کسی، شما دیدید آتش افتاد. این طرف می گوید این آتش که افتاد، این خانه من را مثلاً از بین برد. او می گوید نه آن آتش از بین نبرد، آن آتش روی پشت بام بود من باب مثال. این خانه را نسوزاند، خانه را چیز دیگری خراب کرده و سوزانده. این آتش نبوده است. اینجا در باب شهادت می گویند اشکال ندارد حاکم هم حکم می کند. می گوید مقتضی که آمد، یعنی یک آتش رفت روی خانه، این را که دیدید. مانع هم شک می کنید سقف بود یا نبود. شما به قاعده مقتضی و مانع، می گوید مقتضی که آمد، مانع هم مشکوک است، اصل عدمش است. پس مقتضی بارشده. مقتضی یعنی احراز. آتش، خوب دقت کردید؟ شما حتی می توانید شهادت به احراق بدهید.

س: این درست است؟

ج: بله، نه مشکل است. کمی مشکل دارد. شرح دارد انشاء الله وارد می شویم. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ شما مقتضی را دیدید، مانع را شک کردید. خوب دقت کردید؟ می گویند همین که مقتضی را دیدید، شک در مانع کردید، آن مقتضی را بار می کند. مثالش خیلی واضح است. شما دیدید آتش انداخت، نمی دانید مانعی بود که این آتش داخل خانه برود یا نه؟ فرض کنید سقف. یقین دارید سقف نبود خب هیچی. یقین دارید سقف بود بلا اشکال. یقین ندارید سقف بود یا نبود، اینجا می توانید حکم به احراق بکنید؛ چون مقتضی که رفتن آتش باشد، احراز باشد. مانع هم که وجود سقف باشد احراز نشده. دقت می کنید؟ این خلاصه

آقاضیاء می گوید آنجا از راه قاعده مقتضی و مانع است. یعنی این نجاست توی این آب آمد، این مقتضی. مانعش کریش است، آن که احراز نشد، پس می گویند آب نجس است. ایشان می گوید آنجا از، روشن شد؟ نه از باب اینکه احراز عاصمیت می خواهد. از باب قاعده مقتضی و مانع است که من الان توضیح دادم.

لو لم نقل بجریان الاصل فی الاعداد الازلیه، ولو فی امثال هذه الاوصاف الزائدة عن الذات، این هم توضیحاتش را چند بار عرض کردم، آقاضیاء در استصحاب عدم ازلی تفصیل قائل است. به اصطلاح خود ایشان اوصافی که خارج از ذات است. تعبیر ایشان این است. و استاد تعبیر کردند مرحوم آقای خویی عناوین ذاتیه. و عرض کردم ما این مطلب را از مرحوم آقای بجنوردی می شنیدیم لوازم ماهیت. آقا ضیاء این جوری تفصیل قائلند. اگر آن چیزی که هست جزو لوازم ماهیت است، استصحاب عدم ازلی جاری نمی شود. لوازم وجود است جاری می شود. مرحوم آقای بجنوردی اینجور از ایشان نقل می کردند. لکن خود آقاضیاء اینجور نوشته. الاوصاف الزائدة عن الذات و غیر

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۱۳۹۳/۱۰/۰۷

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۵

جلسه: ۳۴

الملازمه معها، اگر اوصاف زائد از ذات باشد اینجا جاری، و الا كما هو التحقيق فالامر في كثير من الفروع السابقة واضح من جهة الاصل الموضوعي فيها فتدبر.

این ما خیال می کردیم امروز تمام می شود. وقت ما تمام شد این بحث هم تمام نشد. فردا انشاء الله دیگر دوسه کلمه مانده از کلام نائینی را هم تمام بکنیم. بعد وارد تنبیه بعدی بشویم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین